

۸



امام خامنه‌ای: اغتشاشات اخیر نمونه کوچک توپخانه‌های خصمانه دشمنان بود

۲



با اخلاک‌گرا نظم و امنیت پر خورده قاطعانه شود

۴



لارستان را مقصد سفر کنیم نه راه عبوری پیشنهادهای کاربردی و قابل اجرا تا پیش از نوروز

۳



ترامپ: ایران مرگ بر آمریکا می‌گوید؛ چرا باید پر جام را تایید کنیم؟

کودکانه

ادبیانه

از هر دری سخنی

مقالات

سیاسی

خبر

روزنامه میلاد لارستان - سال بیست و ششم - اسفند ماه ۱۳۹۶ - جمادی الثانی ۱۴۳۹ - فوریه ۲۰۱۸ - ۹۶ / ۱۲ / ۷ - شماره ۱۱۶۸ - صفحه ۸ - تک شماره ۱۰۰۰ - نومان - در لارستان ۷۰۰ نومان

توسعه و ساماندهی شرکت سیمان لارستان در طلسم رخوت



مسئولین لارستان پاسخ دهند

سال ۱۳۹۶ که رهبر معظم انقلاب به نام سال اقتصاد مقاومتی، تولید و اشتغال نامگذاری فرمودند در حال سپری شدن است چه خوب است مسئولین لارستان برای دقایقی با خود خلوت کنند و نزد خویش محاسبه نمایند که حقیقتاً در این یازده ماه و چند روز که گذشته در کدام مسأله تولیدی کام برداشته‌ایم و اشتغال را به کجا رسانده‌ایم و با اقتصاد مقاومتی چند پله صعود کرده‌ایم مراقب باشیم خودمان را فریب ندهیم واقعاً کاری که انجام شده لیست کنیم و به عنوان عملکرد یک ساله مدون نماییم و به وجدان بیدار جامعه تقدیم کنیم. از کارهایی که به وسیله خیرین کلید خورده و تداوم یافته صرف نظر نماییم و به کارهایی که خودتان از آغاز تا انجامش فعالیت نموده و از دولت کمک گرفته‌اید بپردازید و اعلام کنید این کارها را ما انجام داده‌ایم و این مقدار به اقتصاد مقاومتی کمک کرده‌ایم و خود را نزد رهبر انقلاب، شهدای جان پر کف و مردم سلحشور منطقه سرفراز می‌دانیم، در غیر این صورت لااقل از مردم پوزش بخواهید و در جبران آن گام‌های موثر بردارید. برخی از مردم فریادشان از برخی کم‌کاری‌های ادارات بلند است که جز سرگردانی، کاری نمی‌کنند و حاضر به رفع نقایص خویش نیستند و در رفع نیازهای مردم همت نمی‌نمایند. این نکته نیز شایسته بررسی است، ضرورت دارد مسئولین ستادی بویژه فرماندار به این مهم بپردازند و اجازه ندهند کارهای مردم به تأخیر افتد، برای این کار با برنامه‌ریزی اقدام نمایند تا نتیجه مطلوب به دست آید.



صفحه ۲

۲ احتمال کاهش ارائه خدمات به مصدومان ترافیکی لارستان

۲ مقاله دبیر لارستانی، برگزیده همایش ملی آموزش و پرورش

۴ از فلافل اهواز تا نان رگاک لاری؛ شاید "راسته ای" باید...

۵ زندگی بدون طعم شصه

۸ کشف حشیش در کامیون حمل گوجه!!

آگهی مزایده فروش زمین مسکونی

شهرداری لار به استناد مجوز شماره ۱۳۲۳-۹۵/۹/۱۵ شورای اسلامی شهر لار در نظر دارد نسبت به فروش زمین به شماره ۴۹۸ با کاربری مسکونی واقع در بلوار سعدی روبروی مجتمع میلاد به متراژ ۲۵۰ مترمربع طبق آئین نامه مالی شهرداری و شرایط زیر اقدام نماید. لذا شرکت کنندگان می‌توانند با توجه به شرایط زیر پیشنهاد خود را به انضمام فیش واریزی سپرده شرکت در مزایده در پاکت در بسته به دبیرخانه شهرداری تحویل نمایند.

شرایط

- ۱- قیمت پایه کارشناسی ۱/۲۱۷/۱۸۲/۵۰۰ (یک میلیارد و دویست و هفده میلیون و یکصد و هشتاد و هفت هزار و پانصد ریال) برآورد میگردد.
- ۲- شهرداری در رد یا قبول یک یا کلیه پیشنهادها مختار است
- ۳- مبلغ واریزی بابت سپرده شرکت در مزایده ۶۰/۸۵۹/۳۷۵ ریال (شصت میلیون و هشتصد و پنجاه و نه هزار و سیصد و هفتاد و پنج ریال) به حساب سپرده شماره ۱۰۰۷۹۰۲۲۹۷۶۶ بانک شهر واریز گردد.
- ۴- به پیشنهادهایی که فاقد سپرده و یا بعد از مهلت مقرر واصل گردد ترتیب اثر داده نخواهد شد.
- ۵- در صورت برنده شدن و استتکاف از معامله سپرده نقرات اول تا سوم به نفع شهرداری ضبط میگردد.
- ۶- کلیه هزینه های آگهی، کارشناسی و غیره که در اثر مزایده حادث گردد به عهده برنده مزایده خواهد بود.
- ۷- سند مالکیت زمین مورد نظر در صورت اتمام مراحل ثبتی پس از تسویه حساب کامل در مزایده بنام خریدار انتقال می یابد
- ۸- جهت پرداخت سپرده شرکت در مزایده حتماً می بایست فیش مخصوص شهرداری از واحد درآمد شهرداری اخذ گردد
- ۹- آخرین مهلت شرکت در مزایده تا پایان ساعت اداری ۹۶/۱۲/۱۷ و تاریخ بازگشایی پاکتها مورخه ۹۶/۱۲/۱۹ می باشد.

آگهی مزایده نوبت اول: ۹۶/۱۱/۲۹ آگهی مزایده نوبت دوم: ۹۶/۱۲/۰۷

محمد رضا قنبر نژاد - شهردار لار

فروش هتل در مشهد

با کلیه امکانات و مجوزهای دائم

فقط ۴۸۰۰۰۰۰۰۰ تومان

شماره تماس: ۰۹۱۵ ۳۱۰ ۷۴۶۰

تبریک و سپاس

سلام بر حاج مسعود راستی مرد پرتلاش عرصه ورزش هندبال لارستان و درود بی‌پایان بر روان مرحومه شهلا یگانه ورزشکار شهرمان و تبریک و تهنیت بر قهرمانان و افتخار آفرینان تیم هندبال شهید چمران لارستان.

موفقیت شما را از خداوند منان آرزو مندیم.

محمدجعفر بوراحمدی - مدیر داربست فلزی پارس

آگهی مزایده فروش زمین مسکونی

شهرداری لار به استناد مجوز شماره ۱۲۵۳-۹۶/۱۰/۱۸ شورای اسلامی شهر لار در نظر دارد نسبت به فروش زمین به شماره ۱۰ با کاربری مسکونی واقع در بین دو شهر میدان امام خمینی (ره) به سمت خور به متراژ ۲۶۴ مترمربع طبق آئین نامه مالی شهرداری و شرایط زیر اقدام نماید. لذا شرکت کنندگان می‌توانند با توجه به شرایط زیر پیشنهاد خود را به انضمام فیش واریزی سپرده شرکت در مزایده در پاکت در بسته به دبیرخانه شهرداری تحویل نمایند.

شرایط

- ۱- قیمت پایه کارشناسی ۱/۴۵۲/۰۰۰/۰۰۰ (یک میلیارد و چهارصد و پنجاه و دو میلیون ریال) برآورد می گردد.
- ۲- مبلغ واریزی بابت سپرده شرکت در مزایده ۷۲/۶۰۰/۰۰۰ ریال (هفتاد و دو میلیون و شصت هزار ریال) به حساب سپرده شماره ۱۰۰۷۹۰۲۲۹۷۶۶ بانک شهر واریز گردد.
- ۳- شهرداری در رد یا قبول یک یا کلیه پیشنهادها مختار است
- ۴- کلیه هزینه های آگهی، کارشناسی و غیره که در اثر مزایده حادث گردد به عهده برنده مزایده خواهد بود.
- ۵- به پیشنهادهایی که فاقد سپرده و یا بعد از مهلت مقرر واصل گردد، ترتیب اثر داده نخواهد شد.
- ۶- در صورت برنده شدن و استتکاف از معامله سپرده نقرات اول تا سوم به نفع شهرداری ضبط میگردد
- ۷- بهای آماده سازی قطعات به عهده متقاضیان خواهد بود.
- ۸- سند مالکیت زمین مورد نظر در صورت اتمام مراحل ثبتی پس از تسویه حساب کامل در مزایده بنام خریدار انتقال می یابد
- ۹- جهت پرداخت سپرده شرکت در مزایده حتماً می بایست فیش مخصوص شهرداری از واحد درآمد شهرداری اخذ گردد
- ۱۰- آخرین مهلت شرکت در مزایده تا پایان ساعت اداری ۹۶/۱۲/۱۷ و تاریخ بازگشایی پاکتها مورخه ۹۶/۱۲/۱۹ می باشد.

آگهی مزایده نوبت اول: ۹۶/۱۱/۲۹ آگهی مزایده نوبت دوم: ۹۶/۱۲/۰۷

محمد رضا قنبر نژاد - شهردار لار

اطلاعیه جلسه مجمع عمومی عادی به صورت فوق العاده

شرکت گروه کارخانجات صنعتی و تولیدی بازرگانی لار فارس (سهامی عام)

نوبت دوم

به اطلاع سهام‌داران محترم شرکت می‌رساند مجمع عمومی عادی به صورت فوق العاده نوبت دوم روز سه‌شنبه مورخ ۹۶/۱۲/۱۵ رأس ساعت ۱۶ (۴ بعد از ظهر) در حسینیه ثارالله واقع در مجتمع کوثر (باغ انجیر) با دستور جلسه ذیل تشکیل می‌گردد، از سهام‌داران محترم خواهشمند است حضور به هم رسانند.

در ضمن به همراه داشتن کارت ملی الزامی است.

- ۱- استماع گزارش بازرسی و مدیرعامل
- ۲- تصویب صورت‌های مالی ۹۵
- ۳- انتخاب بازرسی
- ۴- سایر موارد پیشنهادی

هیئت مدیره شرکت سهامی - لار فارس



مُد

تازگی ها سینه چاکي مُد شده
کفش پاره ، موی خاکی مد شده!
آبئین، تمهینه، گورشا، گویو، ساسر
اسمرهای «نیرخاکی» مد شده
جای آدرهای شانِ شیک پوش
آدر ژولیده، شاکی مد شده
هیبت مختار با دیش و سبیل
جای رمبو، جای راکي مد شده
شد قدیمی نوع رفسنجانی اش
آملی، بزدی، اراکی مد شده!
دز بلا دستر و گورکین و گویو
دورزش بی روح هاکی مد شده!
شهر ما هر مثل استان شما
شیره ای، بنگی، کراکی مد شده
پستی و اوج پلشتی! ای دریغ
جای مردی، جای پاکی مد شده
وضع دنیا را ببین و خنده کن
منطق صلح «باراکی» مد شده!
مغز خر دارد بها این روزها
تازگی ها این خوراکی مد شده!
آی خانم! مانتوی مشککی نبوش
مانتوی کوتاب لاکي مد شده!
پرسی داور: چرا این روزها
چک جدا از اسلواکی مد شده!
باز در بازار داغ شایعات
از دواج بنده با کی مد شده!
شاعر تنها قدیمی شد عزیز
شعرهای اشتراکی مد شده!

سروده: ارشاد انصاری (خالوارشد)
با همکاری فخرالدین زارعی



هرچه تو دل پنهان داری از نیک و بد،

حق تعالی آن را بر ظاهر تو پیدا کرداند.

هرچه بیخ درخت، پنهان میخورد،

اثر آن در شاخ و برگ ظاهر می شود....

اگر کسی بر ضمیر تو مطلع شود،

رنگ روی خود را چه خواهی کردن؟!

فیه ما فیه
مولانا

دوست داشتن بابا (تو) زیباست
بابا (تو)؛
این قضیه، شرط زندگی من است.
ای مجال ترین ارتفاع؛

و ای جایزترین اجتماع تا روز مرگ؛
از وقتی آمده ای
از تمام لحظه های غیر تو منع شده ام

زهرا اسدیار



خودم...

من چهو ای در آینه ها دیدم از خودم
این بار هفتتر است که ترسیدم از خودم
شش بار پیش هر که در آینه زل زدم
از خاطر نورفته که گرخیدم از خودم
در پنجمین نگاه که کردم به آینه
جز سایه هیچ چیز نمی دیدم از خودم
گفتم چکی برای خودم، پُر بَدک نبود
از خنده پیش آینه، ترکیدم از خودم
وقتی که چشم های من از خنده شد پُر آب
خود را در این مکاشفه با دیدم از خودم
آن شخص ناشناس که آمد دزون من
جا تنگ شد بر ایرو کوچیدم از خودم
با این که من مفتر شعر معاصر

یک بیت تا به حال نفهمیدم از خودم
حتی همین غزل که برای چه گفته ام!
هر چند بیست مرتبه پرسیدم از خودم
آری از آسمان به زمین می توان رسید
من هر به این رسیدم و شعریدم از خودم!

ناصر فیض



کاش باران بودم و غم پنجره را می شستم
و به حرکتش که پس پنجره گلین مانده

از سر عشق ندای دادم:

پاک کن پنجره از دگنگی که هواد نخواه است

کوش کن باران را که پیامی دارد

دست از غم بردار زندگی کوتاه است

باز کن پنجره را روز نو در راه است

جواد سجادی

تشنه آید آن نیست که حافظ از زنی شیدا ز خاطر اکابین با تصفیه شستن تا روز سپین باشد

* غمناک نباید بود از وطن حسودای دل ایستد که جوانی نیز بود این باشد اجام می و خون دل هم یکدلی که

قصه پادشاه هفت دختر

پادشاهی که هفت دختر داشت و برای هشتمین بار همسرش باردار شده بود دیگر طاقش تمام شد و او را تهدید کرد و گفت: اگر این بار دختر زایدی ترا خواهم کشت. زن که خیلی ترسیده بود دست به دامان لالا که زن قابله ای بود شد مگر او بتواند با مهارتش کاری کند؛ لالا به فکر فرو رفت، گفت: زن باغبان قصر هم باردار است، ای کاش او را هم به این نزدیکی ها بیاوریم تا وقتی پسرش به دنیا آمد بتوانیم او را عوض کنیم، زن پادشاه این کار را پسندید و گفت: فکر خوبی است ولی این راز بین خودمان بماند. روز موعود فرا رسید، زن پادشاه باز هم دختر زاید و زن باغبان پسر زاید. قابله فوری بچه را عوض کرد و گفت: پادشاه پسر دار شده است. و هدیه خوبی از پادشاه گرفت و پادشاه همه مردم شهر را مهمان کرد و جشن گرفتند. بچه ها روز به روز بزرگتر شدند، پادشاه هم خیال اینکه پسرش روزی جانشین او می شود خیلی خوشحال بود. پادشاه، همیشه به فکر کشور و لشکر بود روزی خواست پسر بچه اش را که با دختر باغبان مشغول بازی بود را ببیند، پادشاه دید پسرش با گل سرباز و افسر درست می کند و دختر باغبان چوب دستی بر دست گرفته و به سربازها دستور می دهد و می گوید: چه، راست، چه، راست تفنگدار ها ایست، نیزه دارها خیز، سربازها خیلی خوب. گروهان حیف نون. پادشاه خیلی تعجب کرد. طوری که آن روز از آب و غذا افتاده بود که پسرش چطور به این ظرافت با گل مجسمه و سرباز می سازد. این بود که بار دیگر یواشکی نزدیک تر رفت دید پسرش طوری با مهارت کوزه می ساخت که پادشاه به فکر عمیقی فرو رفت و با خود گفت: گمانم یک جریانی است که من از آن بی خبرم!! فوری دستور داد قابله را حاضر کنند قابله که خیلی ترسیده بود، گفت: قبله عالم به سلامت باشد

هزار و یک بار عشق

بکر بار که عاشق شد، قلبش کبوتر بود و تن اش از گل سرخ. اما عشق، آن صیاد است که کبوتران را بر می دهد و آن باغبان است که گل های سرخ را پرور می کند. پس کبوترش را پراند و گل سرخ اش را پرور کرد. دور بار که عاشق شد، قلبش آهو بود و تن اش از ترمه و ترنم. اما عشق، آن پلنگ است که ناز آهوان و مشک آهوان نرمش نمی کند، پس آهویش را دید و تن اش را به توفان خود تکه تکه کرد؛ که عشق توفان بکر بار که عاشق شد، قلبش کبوتر بود و تن اش از گل سرخ. اما عشق، آن صیاد است که کبوتران را بر می دهد و آن باغبان است که گل های سرخ را پرور می کند. پس کبوترش را پراند و گل سرخ اش را پرور کرد. دور بار که عاشق شد، قلبش آهو بود و تن اش از ترمه و ترنم. اما عشق، آن پلنگ است که ناز آهوان و مشک آهوان نرمش نمی کند، پس آهویش را دید و تن اش را به توفان خود تکه تکه کرد؛ که عشق توفان





غلط نویسیم

مضار

این کلمه جمع ضرر نیست بلکه جمع «مضرت» است به معنای «زیانی که باعث آسیب جسمی و روحی شود».

منبع: کتاب غلط نویسیم نویسنده: ابوالحسن نجفی

پلیس جنگل



اردکها هر وقت دلشون می خواست می پریدند توی آب برکه، و آب رو کثیف و گل آلود می کردند و به حق بقیه ی حیونا که می خواستن آب بخورن اهمیت نمی دادن.

روباه پیر، با کلک زدن چندین بار سر حیونای بیچاره کلاه گذاشته بود و غذاهشونو خورده بود.

میمون بازیگوش هم هر وقت می رفت بالای درخت موز چندتا موز می خورد و پوستشونو توی راه پرت می کرد و با همین کارش باعث می شد بعضی از حیونا در حال دویدن زمین بخورن.

خلاصه مدتی بود که جنگل سبز شلوغ شده بود و بی انضباطی همه جا رو پر کرده بود. تقریباً همه ی حیونای جنگل از این وضعیت خسته شده بودند. اینجوری جنگل دیگه جای زندگی نبود.

حیونا فهمیده بودن که باید برای بازگشتن آسایش و آرامش به جنگل به تصمیمی بگیرن. اونا با هم تصمیم گرفتن برای جنگل به کلانتری بسازن. اما کلانتری بدون پلیسه نمی شه.

حالا چه کسی باید پلیس جنگل بشه؟

چاره ی کار قرعه کشی بود. ده تا از حیونا داوطلب شدن تا پلیس جنگل باشن. قرعه کشی شروع شد و بعد از دوساعت نتایج اون اعلام شد.

- ۱- مار خالخالی
۲- یوزپلنگ تیزپا
۳- کلاغ راستگو

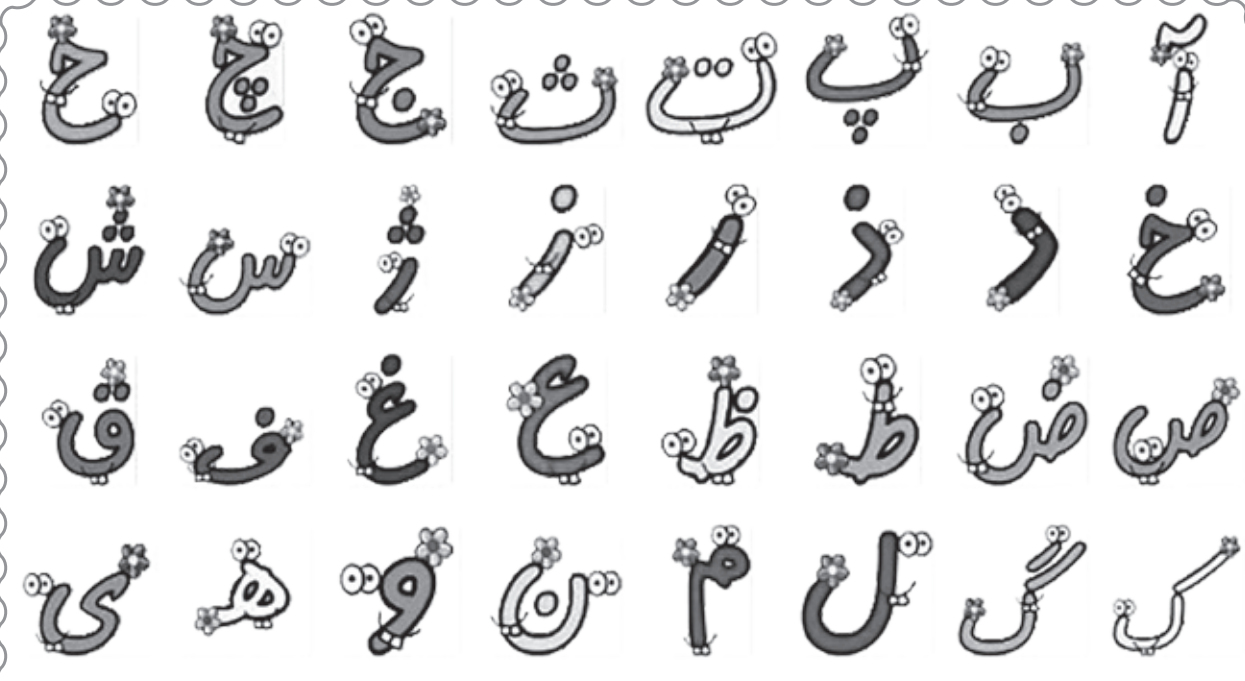
اشکال این قرعه کشی این بود که به جای سه نفر، سه نفر انتخاب شده بودند چون هر سه نفرشون به اندازه ی مساوی رأی آورده بودند. از طرفی، هر سه نفرشون برای پلیس بودن مناسب بودن.

اما حیونا اصرار داشتن بین این سه نفر یکی رو انتخاب کنن. می خواستن دوباره برای قرعه کشی آماده بشن که به دفعه صدای جیغ خرگوشه حواس همه رو پرت کرد. آخه به حیون بدجنس که نقاب به صورتش زده بود تا کسی اونو نشناسه، کیف پول خرگوشه رو برداشت و پا به فرار گذاشت. خرگوشه داد می زد: آئی دزد، دزد. کمکم کنبید، دزد همه ی پولامو برد، بدبخت شدم.

یوزپلنگ با شنیدن صدای خرگوشه، انداخت دنبال دزده تا بالاخره کنار برکه اونو دستگیر کرد. مار خالخالی خیلی سریع رسید و مثل به طناب محکم اون حیون بدجنس رو به درخت بست و جلوی فرار کردنشو گرفت. کلاغه خبر دستگیر شدن دزد رو به حیونای جنگل رسوند و همه ی حیونانارو برد کنار برکه.

نقاب رو که از چهره ی اون برداشتند دیدن کسی نیست جز سنجاب قهوه ای، که دوست صمیمی خرگوشه است.

قضیه این بود که سنجاب قهوه ای و خرگوشه نقشه کشیده بودن تا به حیونای جنگل نشون بدن که این سه نفر می تونن با همدیگه یک کارگاہ پلیسی تشکیل بدن و هر سه نفرشون پلیسای جنگل باشن. همه، از این فکر خوب، خوششون اومد و کلانتری جنگل رو به سه پلیس تازه کار تحویل دادند.



الف ب پ ت ث جیم چ

به گل آب داد منیزه

غین ف قاف کاف گاف لام میم

یک گل کاشتم تو باغچه

سین شین صاد ضاد طا ظا عین

ما بچه ها چه خوییم

ح خ دال ذال ر ز ژ

گلم خوب شد در این بین

نون واو ه ی شد حالا

سی و دو حرف الفبا

کم کم داشت ظهر می شد و دنبال کفش هایش گشت تا وقتی آنها را پیدا کرد ۴۵ دقیقه از وقتش گذشته بود. بدشانشی اینجا بود که کفش هایش ورزشی بود تا وقتی عینکش را به چشمش زد و با خود گفت الان وقتش است اما وقتی شروع به حرکت کرد تا به فرارش برسد ۳ سال گذشته بود و او خیلی پیر شده بود حتی یادش نمی آمد می خواست کجا برود!



روزی لاک پشتی قرار مهمی داشت. از خواب بیدار شد و کنار برکه رفت. همین که خواست دست و صورتش را بشوید در آب افتاد با خودش گفت تا اینجا اومدم پس حمام هم می روم. از برکه که در آمد با سرعت نیم متر در سه ساعت خودش را به خانه اش رساند. وقتی به پایین درخت رسید دید لانه اش نیست. بعد متوجه شد که او همیشه خانه به دوش است و خانه اش همیشه همراه اوست. به داخل لاکش رفت، شانه اش را برداشت که موهایش را شانه کند فهمید که او اصلاً مو ندارد. کلاهش را سرش گذاشت

هستی حق شناس
کلاس ششم - دبستان حضرت مهدی (عج)

ماه و ماهی



یکی بود یکی نبود مثل خدای مهرپون هیچکس نبود. در یک حوض پر از آب، ماهی کوچکی زندگی می کرد. حوض در حیاط خانه ای بود که هیچ کس در آن خانه زندگی نمی کرد. ماهی کوچولو خیلی تنها و گرسنه بود. کسی نبود که پرایش غذا بریزد. یک شب، وقتی که ماه به حوض نگاه کرد، ماهی را دید که پازری نمی کُند و شاد نیست. ماه پرسید: چرا پازری نمی کنی؟ ماهی گفت: همه مرا فراموش کرده اند و من تنها و گرسنه مانده ام. ماه گفت: خدا هرگز کسی را فراموش نمی کند. تو تنها نیستی. او همیشه به تو نگاه می کند. خوشحال باش و خدا را خوشحال کن. فردای آن روز کلاغی به کنار حوض آمد. که نان خشک پزرجی را به منقار گرفته بود. کلاغ که نان را در دست داشت تا آن خشک، نرم شود. کمی از نان خیس

یک روز صبح موش موشک از مادرش پرسید: مادر کی از همه قوی تره؟ مادرش خندید و گفت: هر کس به اندازه خودش قویه. موش موشک فکر کرد که مادرش شوخی می کند، پا خودش گفت: امروز می روم جنگل و یک دوست قوی پیدا می کنم. موشی از حونه پیرون اومد و رفت و رفت تا اینکه خسته شد و روی زمین دراز کشید. چشمش به خورشید گرم و پر نور افتاد، پا خودش گفت: خورشید از همه قوی تره چون همه جا را روشن می کند. بلند شد و فریاد کشید: ای خورشید درخشان که در آسمان می درخشی، من یک دوست قوی می خواهم. آیا تو دوست من می شوی؟ خورشید خندید و گفت: درست است که من خیلی پر نورم ولی ابر از من قوی تر است، چون او می تواند جلوی من بیاید و نورم را بگیرد. موشی از خورشید خانم خداحافظی کرد و رفت. پا خودش گفت: پس من پا ابر دوست می شوم. بعد به آسمان نگاه کرد و یک تکه ابر دید. رفت و رفت تا به ابر رسید. به ابر سلام کرد و گفت: ای ابر پر از

باد گفت: درست است که من همه جا می روم ولی کوه از من قوی تر است، چون وقتی به کوه می رسم دیگر نور من به او نمی رسد و مجبورم که پایستم. موشی از یاد تشکر کرد و راه افتاد. موشی راه افتاد و رفت تا به کوه رسید. از کوه بالا رفت و پا صدای بلند سلام کرد و گفت: ای کوه بلند و پر نور، من یک دوست قوی می خواهم. آیا تو دوست من می شوی؟ کوه گفت: درست است که من بلند و سخت هستم، ولی وقتی زمین خودش را تکان می دهد، تمام سنگهایم می ریزد. پس زمین از من قوی تر است. موش گفت: پس من پا زمین دوست می شوم و راه افتاد. موشی از کوه پایین آمد و زمین را صدا کرد و گفت: ای زمین پر نور که می توانی کوه را تکان بدهی، من یک دوست قوی می خواهم. آیا تو دوست من می شوی؟ زمین گفت: درست است که من خیلی بزرگم ولی از من قوی تر هستم. مثلاً خود تو می توانی مرا سوراخ کنی و در درون من خانه بسازی. موشی تازه متوجه حرف مادرش شد و فهمید هر موجودی می تواند هر کاری بکند به شرط اینکه خوب فکر کند.

کی قوی تره؟ یک روز صبح موش موشک از مادرش پرسید: مادر کی از همه قوی تره؟ مادرش خندید و گفت: هر کس به اندازه خودش قویه. موش موشک فکر کرد که مادرش شوخی می کند، پا خودش گفت: امروز می روم جنگل و یک دوست قوی پیدا می کنم. موشی از حونه پیرون اومد و رفت و رفت تا اینکه خسته شد و روی زمین دراز کشید. چشمش به خورشید گرم و پر نور افتاد، پا خودش گفت: خورشید از همه قوی تره چون همه جا را روشن می کند. بلند شد و فریاد کشید: ای خورشید درخشان که در آسمان می درخشی، من یک دوست قوی می خواهم. آیا تو دوست من می شوی؟ خورشید خندید و گفت: درست است که من خیلی پر نورم ولی ابر از من قوی تر است، چون او می تواند جلوی من بیاید و نورم را بگیرد. موشی از خورشید خانم خداحافظی کرد و رفت. پا خودش گفت: پس من پا ابر دوست می شوم. بعد به آسمان نگاه کرد و یک تکه ابر دید. رفت و رفت تا به ابر رسید. به ابر سلام کرد و گفت: ای ابر پر از

